اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم‌‌الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی رسول‌‌الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم‌‌الراحمين.

عرض شد يکی از مسائلی که در اين­جا در باب احاديث و در تاريخ حديث تأثيرگذار است که معلوم هم شد يک مقدار اختلافات از زمان صحابه شروع شد همان مسأله تدوين سنن بود که به بعد به صورت خيلی پيشرفته­ای مطرح شد و عرض شد به اين­که اجمال قصه اين است که در دنيای اسلام به اين مطلب رسيدند که غير از ما فرضه الله غير از آنچه که در کتاب هست پيغمبراکرم هم حق تسنين و تشريع و تقنين و قانونگذاری دارند چون پيغمبر شئونی داشتند يکی از شئونش هم اين بود انما الکلام در جهات مختلف اين را اصطلاحاً سنت پيغمبر و عرض کرديم شايد عده­ای تصورشان اين بود که سنن پيغمبر قابل مثلاً عده­اش لا اقل قابل دستکار کم و زياد چون عده­ای شان هم در همان اصل تشريع هم چيز می­شد يعنی قابل کم و زياد بود مثلاً پيغمبر دو رکعت نماز يا رکعت نماز به نمازها اضافه کردند ليکن در سفر آن را برداشتند يعنی مثلاً اين تصور می­آمد که سنن

س: تلقی عمومی اين جوری بوده که

ج: که سنن مثلاً قابل دستکاری است قابل کم و زياد قابل دستکار اما اين دستکاری­ها توسط خود پيغمبر بوده اين طور نبود که بشر عادی بتواند اين کار را بکند

س: بعيد هم نيست با همين مقدمات بعضی که آمد راجع به حديث غدير می­آيد أ من عندک ام من الله؟

ج: بلی بلی

س: اصلاً بعيد نيست می­خواهد بگويد گاهی خودت هم می­توانستی

ج: بلی آن­ها هست علی ای حال احتمالاً اينی که از دومی هم نقل شده به اين مسائل که ميشنا کميشنا اهل کتاب ناظر به اين باشد و همچنين مسأله­ای به اصطلاح به اين­که انبياء سابقين سنن را نوشتند و اين با کتاب الله مخلوط شد و اشتباه شد علی ای حال احتمالاً نظرش حالا جهات مختلف يا لا اقل نظرش اين بود که نوشته نشود مثلاً موجود باشد اما مدون نشود که بعد برای ما مشکل نمی­دانيم به هر حال عرض کرديم ما اگر منصفانه وارد بشويم چون خيلی سعی شده اين قصه کم و زياد بشود چون درست است حالا احتمالاً در زمان صحابه يک تفکرات خاصی راجع به سنن بود نمی­شود انکار کرد اما اين­که بعدها چون ديگر مسلم شد در دنيای اسلام که سنن بايد گرفته بشود مثل فرائض فصارت السنة عديل الفريضه اصلاً در آن روايت صحيحه فضيل ابن يسار که سنت هم و اين الله فوض الی رسوله اين­ها جزو تفويضات الهی به رسول­الله است که جعل سنت می­کند علی ای حال آنچه که الآن می­شود اجمالاً فهميد اين نقطه يک نقطه بسيار مهمی بود آن وقت اجمال قصه راجع به سنن يک صحبت­های شد، راجع به سنن صحبت زياد است عرض کردم اگر بخواهيد حدود کل مطلب را از اول تا آخر بگوييم صحبت دو سه سال بايد طول بکشد يک سالش هم معلوم نيست کفايت بکند حالا يک مطلبی يادم آمد ديشب پريشب يعنی يک صحبتی راجع به اين توقيع مبارک و اما الخمس فقد احل لشيعتنا که يک معنای خاصی عرض کردم البته اين معنی ابتدای عبارت خوب است بعد يک چيز دارد: لتحل لهم المناکح و المساکين ممکن است کسی بگويد آن معنای که ما گفتيم با آن ذيل نمی­سازد ديگر هم هدف من فقط اشاره اجمالی بود نمی­خواهيم وارد بحث تفصيلی بشويم چون ممکن است آنجا اشکال بشود آن دلالت اشکال بشود.

غرض اين­که انواع سنن در تاريخ اسلام و من يک توضيحی را آن شب عرض کردم سنن در واجبات يک جور است در محرمات جور ديگری است سنن در واجبات جنبه­ای تکميل و تحسين و زيباسازی دارد يعنی خود عمل آن آثار را دارد اما آن عمل خيلی زيبا نيست با سنن زيبا شده مثل اين­که فرض کنيد يک چار ديواری با سقف زده باشند خب جلو باران می­گيرد جلو آفتاب می­گيرد جلو فرض کن حيوانات درنده را می­گيرد اما خب قابل سکنی هم نيست يک اتاق

44: 4

بايد گجکاری بشود چراغ بگذارند فلان سنن در حکم همين گجکاری و چراغ و اينهاست و باز اين توضيح را عرض کرديم اوامر سنن هم يک جوری است که استقلال ندارند در عين حالی که اوامر خاص خودش دارند اوامرش مرتبط با اوامر فرائض است، يعنی اگر کسی مثلاً ده بار سبحانيات بگويد بعد نماز خواند بعد باز بايد بگويد سبحانيات سبحانيات امرش ساقط نمی­شود به جدا کردن از نماز امر سبحانيات و امر حمد و قرائت و اين­ها جدا نمی­شود اين امرش با همان امر فرائض باهم درهم تنيده است باهم يکی شود ديگر حالا صحبت­های خاص دارد و در باب محرمات هم عرض کرديم احتمال اساسش دوتاست بيشتر يکی اين­که اين يک مصداق حقيقی محرم باشد پيغمبر اکرم بيان فرموده يکی اين­که از جهت اين­که اين کار يؤدی به ارتکاب حرام مثلاً کل قرض يجر منفعة فهو ربا، احتمال دارد واقعاً ربا باشد با اينکه ما قرض را ربا نمی­دانيم ربا يک چيز ديگر است قرض چيز ديگری است ليکن احتمال هم دارد که اگر قرض ما به صورت قرض منفعت گرفتيم زمينه بشود برای دخول در ربا تدريجاً رباخور بشويم پس در باب محرمات اصولاً دو احتمال است يعنی بحث سنن در محرمات غير از بحث سنن در واجبات است، در محرمات يا به صورت به اصطلاح مثلاً آن­جا هم دارد و حرم رسول الله کل ذی ناب، يا کل ذی ظفر،

س: تحريم

ج: تحريم يا ان الله حرم الخمر بعينها و حرم رسول­الله کل مسکر اين سنن آن وقت اين سنن به طور طبيعی سنن در جهات مختلف هم در کلام هم در مباحث قيامت بحث شفاعت بحث توبه قبول آن­ها در جهات مختلف و در اصول هم که متأسفانه آقايون بحث نکردند به نظر در مباحث مثل مباحث تعارض مباحث مثل تزاحم که بين سنن و غير سنن باشد در مواردی مختلفی در اصول در فقه در به اصطلاح فقه هم به لحاظ اين­که آيا مثلاً معصيت هست معصيت نيست؟ آيا اين مثلاً جزو کبائر هست کبائر نيست؟ جزو، الی آخره مباحث سنن يک مباحث بسيار گسترده­ای است به عنوان ما سنّه النبی صلوات الله و سلامه عليه شايد بعد هم يک ما سنّه الامام هم يک اشاره­ای بکنيم حالا در حد اشاره چون نمی­خواهيم وارد اين بحث بشويم،

س: نهی تو بخاری هست، نهی عن اکل کل ذی ناب اکل

ج: نه در روايات ما فکر می­کنم صحيح محمد ابن مسلم هم باشد و حرم کل ذی ناب و حرم رسول الله

س: ذی ناب يعنی چه؟

ج: دندان داشته باشد

س: دندان

ج: ناب اين دندان

س: انياب،

ج: انياب ديگر، ناب

س: يا نيش بگيره

ج: نيش دندان نيش

س: در کافی هم نهی دارد نهی عن فلان، ولی دارد که ان رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم قال کل ذی ناب من الفلان و الفلان حرام

ج: اين را به رسول­الله نسبت می­هند اين­ها جزو سنن است جزو محرماتی است که زياد دارد يعنی يکی دوتا ندارد عرض کنم که پس بنابراين تا اين­جا

س: ادله

0: 8

اهل سنت و شيعه بوده اين

ج: بلا اشکال و ظاهرش اين است که تدريجاً با گذشت زمان ما که معتقديم که حافظ تمام اين­ها اهل بيت اند شايد اميرالمؤمنين زياد اصرار کردند اهل بيت زياد اصرار کردند يواش يواش سنت جای خودش را باز کرد ديگر کسی تلائوب بکند کم بکند زياد بکند متعتان کانتا علی عهد رسول­الله ديگر اين حرف­ها را جلوش را گرفتند يعنی جلو اين مخالف، و بيشتر افتادند رو شرح سنن و آيا اين سنت ثابت است دو معنای اين سنت چه است؟ و سه حدودش چه است؟ که عرض کرديم در باب سنن سه­تا مطلب اساسی است همين روايت عبادة ابن ثابت و قضی ان لا ضرر و لا ضرار اين همين سنن پيغمبر است اين يک روايت مفصلی است حدود بيست و دو تا بيست و يکی سنت از سنن رسول­الله را دارد همين کتابی به اصطلاح کتاب اگر کتاب باشد نوشتار سعد ابن عباده که در مسند احمد يا حالا چون بعضی از نسخ دارد که در مسند احمد است بعضياش دارد شايد مشهورترش دارد که مستدرک پسرش است زيادات عبدالله است اين زيادات عبدالله را در کنزالعمال عب برايش رمز می­گذارد عب يعنی عبدالله زيادات عبدالله غرض اين­که ايشان رمز زده عب ملتفت نشدند خيال کردند مسند احمد نه اين در زيادات عبدالله بر کتاب پدرش است و حديث قشنگی است،

س:

18: 9

رمز عب معلوم شده

ج: عب يعنی ع و ب،

س: تو مسند نه، تو مسند،

ج: در مسند ورقه، چيز دارد و من زيادات ابنه عبدالله در اين چاپ امروزی يک چيز است يا مربع يا يک چارگوش سياه می­گذارد اين يعنی زيادات عبدالله اين طوری يک اشاره­ای می­گذارد سر حديث يا مربع سياه است يا يک چارگوش سياه يا دائره سياه معذرت يا دائره است يا مربع سياه می­گذارد علامت اين­که اين جزو زيادات عبدالله است،

س: فرموديد در سنن سه­تا بحث است هميشه

ج: دائمی هست يکی ثبوتش يکی معنايش يکی حدودش اين به طور کلی مثلاً المؤمنون عند شروطهم يکی ثبوتش چون اهل سنت قبول ندارند حتی مثل به نظرم چند جا دارد اين ابن حزم در محلی، الحديث المکذوب، المؤمنون عند شروط تعبير به حديث المکذوب می­کند بخاری هم ندارد مسلم هم ندارد اين­ها نياوردند اين حديث را نياوردند و البته خب احتمال جريان سياسی هم هست يعنی ننوشتند اصحاب ما چون معاويه وقتی شرط بست که ولی عهد معين نکند، آمد کوفه گفت کل شرط مع الحسن تحت قدميّ اين شرائط را من قبول نمی­کنم چون اگر بنا بود که شرطش عمل بکند بيعت يزيد باطل می­شد آن وقت برايشان مشکل بود ديگر اين­ها در آوردند که يزيد خليفه است و مردم باش بيعت کردند و الی آخر آن بازی­ها طبق اين قاعده ايشان حق نداشت بگويد کل شرط اشترطه مع الحسن تحت قدمیّ زيرپايم هيچ ارزش ندارد احتمال من می­دهم که شايد از تأثيرات اموی­ها بود که المؤمنون عند شروطهم را قبول بعدش هم شرط آيا مطلق التزامات شخصی است يا التزام فی التزام مثلاً المؤمنون عند شروطهم شامل عقود هم می­شود يا نه؟ مرحوم سيديزدی می­گويد می­شود البته شرط در اصطلاح روايات يعنی

س: شامل طرفينی که می­شود شامل شرط ابتدايي می­شود يا نمی­شود

ج: شرط ابتدايي نه ديگر، التزام ابتدائی،

س: مرحوم سيد می­پذيرد

ج: التزام ابتدائی، شرط ابتدائی نداريم،

س:

27: 11

ج: التزام مستقل است يعنی اسمش عقد است ديگر

س: بلی نه عقد را می­گوييد عقد طرفينی می­شود خب

ج: اين هم طرفين است

س: اينی که شرط ابتدايي همان التزام نفسی يعنی می­خواهد خودش برای خودش

ج: خب با طرف است با طرف است

س: آن هم مثل عهد و نذر

ج: بلی ديگر چه فرق، نذر که مال خودش بين خودش و بين خداست شرط هم بين دو نفر ديگر من شرط می­کنم که اين کار را بکنم، اين می­شود شرط ديگر دو نفری است عقد، طرفينی است التزام نفسی فردی که معنی ندارد که الزام فردی با خدا، آن هم با طرفش خداست

س: می­گويد وعده ديگر وعده­ای که من با شما

ج: وعده غير از شرط است، وعد که چيز،

س: مرحوم سيد بعد از اين­که بحث می­کند راجع به شرط

ج: نه وعد که غير از آن است

س: وعده­ای ابتدائی،

ج: آن­که وعده آن­که هيچی من ساعد دو می­آيم

س: مثل همين را

ج: بلی ساعت دو، اين نه عقود را شرط ابتدايي می­داند، التزام مستقل بهترين تعبيرش التزام شخصی مستقل آيا مطلق التزام شخصی است يا التزام فی التزام، مشهور علما التزام فی التزام کتاب را فروختم به شرطی برای من يک صفحه بنويسی، به شرطی يک صفحه و درستش هم همين است حرف مرحوم سيد البته

س: مرحوم شيخ ما شرطت عليهم الزهد را شيخ انصاری آن را می­گويد خب اين شرطی همان به فرمايش شما التزام مستقل است

ج: نه ببينيد اصلاً مطلبی اين نيست

س: بعد وقتی می­گويد اين کار را بکن به شرط اين

ج: اين نيست نه ببينيد اصولاً در بعضی از روايات حتی به حکم الهی شرط، شرط الله قبل شرطکم يعنی حکم الله اين اصطلاح گاهی مثل کلمه حد و حدود، حد گاهی به

س: اطلاقات

ج: اطلاقات مختلف دارد اما ارتباط عرفی­اش وقتی می­گويند شروط و شرط عبارت از التزام، اصلاً چون خود کلمه شرط در لغت عرب الآن نگاه بکنيم يعنی ربَط،

س: درست

ج: اصلاً کلمه شرط در اصل لغت به معنای ربط است ربط دادن آن وقت اين ربط دادن بايد يک چيزی را به يک چيزی ربط بدهد يک التزامی را به التزامی ربط بدهد مرحوم سيد می­گويد برای اصالة اللزوم در عقود می­شود به المؤمنون عند، ليکن نه ثابت نيست نه، قابل قبول نيست

س: وعد ابتدائی

ج: اما وعد چيز ديگری است اصلاً اصلاً خود اين التزام می­دهد که من بيايم

س: مرحوم سيد وعد را واجب می­داند به همين ادله مثل

ج: نه اگر

س:

41: 13

ج: نه نه آن­که هيچی

س: الآن بگوييم خلف وعده مجاز است خيلی

45: 13

می­کنند مردم

ج: تصادفاً بحث خلف وعد را مرحوم آقای خويي در مکاسب محرمه آوردند يکی از چيزهای که ايشان اضافه کردند خلف وعد است در حرف خاء در مکاسب مرحوم

س: اين را مرحوم سيد هم آورده قائل به وجوب است اين

ج: که آقا؟

س: عمل به وعده را

ج: آقای سيديزدی ندارد نه،

س: دارد حاجی آقا

ج: نه تو مکاسب محرمه ندارد حالا ممکن است تو بحث لزوم بشرط المؤمنون ممکن است

س: بحث شروط را

ج: شايد تو بحث شروط و الا تو چيز که ندارد نه، تو مکاسب محرمه ندارد من از مکاسب محرمه آقای خويي توی مصباح الفقاهه در آن­جا دارد آقای خويي که اصلاً عنوان داده خلف الوعد چطور کذب و غيبت و اينها خلف وعد را

س: همان بحث شروط را

ج: خلف وعد را ايشان به اصطلاح آورده البته اين را چاپ نکردند يکی از رفقا نقل می­کرد از بعضی از طلبه، می­گفت آقای خويي در البته گفتند در درس اما بعد چاپ نشد، حالا آن ادله دليل بر اين­که خلف وعده حرام نيست و وفای به عهد واجب نيست سيره علما چون وعده می­دهند چون وعده می­دهند ساعت پنج بيايد نمی­آيد شش می­آيد اين ادله دليل بر اين­که

س: سيره مستمره

ج: سيره مستمره

س: قطعيه

ج: قطعيه از ادله دليلش

س: متصل به

2: 15

ج: ادله دليل برای اين­که خلف وعد جايز است و حرام نيست سيره قطعيه علما و فقهاء بلی يک روزی هم ما درس ايشان بوديم من چون خيلی وقت­ها می­رفتم جلو با آقای شيخ عبدالحسين خراسانی بود منبری مشهد رضوان الله عليه جلو من تقريباً نزديک­تر فرد به منبر ما دو نفر بوديم البته ايشان خيل از بزرگتر بود يک روز ايشان خيلی دير آمد، آقای خويي نمی­دانم چه بود؟ خيلی دير آمد، آقای شيخ عبدالحسين مردی، خيلی نق زد که آقا دير شد مثلاً سر وقت تشريف نياورديد آقای خويي همين جوری که می­رفتند هين هين می­کرد گفت خود شما هم که قول می­دهيد سر وقتت می­روی برای منبر يا نه؟ گفت خودت هم که قول می­دهی

س: گفتند آقای فلانی

44: 15

نگران نباشيد آخرش مضبوط است

ج: اولش مضبوط بلی يک روز استثناءً من چون می­نوشتم خيلی روزها دارم دفتر درس ايشان را حتی مدت زمان هم غالباً هم بيست و دو دقيقه بيست و سه دقيقه چون ساعت نگاه می­کردم يک روز به نظرم فقط استثناءً بود دوازده دقيقه نوشتم درس کل درس دوازده دقيقه طول کشيد بلی رحمت الله عليه، رضوان الله عليه علی ای به هر حال ببينيد آن المؤمنون عند شروطهم، دو معنايش آيا مثلاً وجوب تکليفی دارد حکم وضعی دارد هردو دارد چه هست اين عند چه کار می­کند؟ يکی اين است يکی هم اين­که به اصطلاح شروط مثلاً حدودش آيا شرط در ضمن نکاح را می­گيرد يا نه؟ ظاهراً آقای خويي قائل بودند می­گيرد، شرط در ضمن نکاح اگر شرط بکند مثل همين شروطی که الآن در ضمن عقد نکاح می­شود مرحوم آقای خمينی در تحرير دارند که نمی­گيرد شامل، ايشان تبعه استادشان مرحوم آقای حاج شيخ عبدالکريم و به نظر ما هم حق با ايشان است نمی­گيرد، اگر حالا يک­جايي آمد يک روايتی شرطی آمد آن استثناست حکم استثناء دارد و الا عادتاً آن اين مطلب خودش که چرا يک­جا را می­گيرد يک­جا را نمی­گيرد؟ به قول معروف اين از سرّ الاسرار فقه است ديگر چطور می­شود چه فرقی می­کند که مثلاً عقد اگر بگيرد المؤمنون عند شروطهم مثل نکاح را هم بگيرد حالا توضيحش يک وقت ديگر، به هر حال ما اين مسأله­ای.

راجع به سنن عرض کرديم صحبت خيلی زياد است آنچه که امشب يعنی اين در اين دو سه شب می­خواستيم متعرض بشويم فقط به لحاظ متن حديث به لحاظ تأثيری که، فقط نکته اين است آن نکات فراوان دارد خيلی فراوان دارد و اين سنن هم به طور طبيعی يا مستقلاً جزو سنن است مثل در باب محرمات که پيغمبر هر مسکری را که اسکر کثيره، قليلش را هم حرام کردم عرض کردم اين نقطه اختلاف با احناف و ابوحنيفه با ديگران، ابوحنيفه می­گويد شرابی که از انگور نباشد اگر مسکر بود حرام است اگر کسی خورد به حد اسکار نرسيد حرام نيست، در روايات ما آمده که نه کلاً حتی القطرة منه حرام اين جزو سنن پيغمبر است اين جزو سنن خاص، آن وقت طبيعتاً سنن چون مربوط به جعل رسول­الله است گاهی خود صحابه هم اختلاف داشتند گاهی خود علما هم اختلاف مثلاً در آيه مبارکه حرم الربا مراد ربای فضل است اصطلاحاً ربای فضل هم بهش می­گويند ربای نسيئه هم بهش می­گويند اين­که انسان پول بدهد بعد از دو ماه مثلاً صد و بيست تومن، بيست درصد کذا بيشتر زيادی بگيرد اين را اصطلاحاً روايات اما نقدی که باشد نه، اين را پيغمبر حرام کردند مثلاً ده کيلو برنج خوب بدهد به پانزده کيلو برنج اين فتوی بر اين است که جايز نيست چون موزون است جايز نيست

س: معامله ربوی می­شود

ج: اين می­شود ربای نقد به اصطلاح، يا

س: ربای معاملی می­گوييم

ج: يا ربای معاملی يا معاوضی هم بهش می­گويند اين حرام است مثلاً دارد که ابن عباس می­گفت اين ثابت نيست اين ربا را حرام نمی­دانست، می­خواهم بگويم وضع سنن اين طوری است که گاهی اوقات حتی از زمان صحابه هم توش اختلاف می­شد چه برسد به بعد اين فضای که سنن داشت، آن وقت يک عده از سنن هم که در ضمن هستند مثل فرض کنيد ذکر رکوع و فاتحة الکتاب و ذکر سجود و اين­ها اين­ها در ضمن هستند خود رکوع و سجود در خود قرآن آمده حالا يک بحث هم قبل از اين بحث من بگويم يک ضابطه­ای بحثی دارند راجع به ضابطه سنن که فريضه در مقابل هم خيلی ضوابط صحبت شده خيلی صحبت­ها شده انصافاً نمی­شود چيزی دقيقی درستی را مطرح کرد اجمالاً آنچه که در قرآن آمده اين غالباً فريضه است يعنی آنی که در قرآن ذکر شده و آنچه که در روايات رسول­الله است به صورت سنن است غالباً اين طور است اما دائماً نيست توضيحاتش اين خيلی طولانی است ديگر اين يکی را بگذاريد

س: قرآن هم می­فرمايد غالباً هست

ج: بلی بلی سنن مثل فارکعوا مع الراکعين اين­ها چون رکوع و سجود در قرآن آمده به اصطلاح اين­ها جزو فرائض اند يا مثلاً فاغسلوا وجوهکم و ايديکم الی المرافق اين­ها جزو فرائض است

س: مورد مخالف داريد که تعبير به غالباً می­کنيد

ج: بلی حالا می­گويم ديگر بخواهم وارد بشوم خيلی طولانی، از مطلب کلاً خارج می­شويم آن وقت اگر به اصطلاح در اين­ها چيزی قرار داده بشود يا جداگانه يا در ضمن اين­ها آن­ها جزو به اصطلاح سنن می­شوند جزو سنن پيغمبر فرض کنيم مثلاً به اين صورت اول باشد بعد دست راست باشد بعد چپ باشد اين­ها جزو سنن هستند دقت کرديد اما اين­که خود صورت بايد شسته بشود و خود دست راست و دست چپ بايد شسته بشود در اصل نه، آن وقت در آن­جا عده­ای از اهل سنت می­گويند می­گويد حتی بعضی­شان شايد عمداً اشتباهاً مثلاً درست راست را اول بعد صورت را شست می­گويند درست است، حتی شايد بعضی­ها عبارت­شان مشعر به اين باشد که مطلقاً درست است چون واو برای عطف است مطلق عطف است ترتيب توش ندارد فاغسلوا وجوهکم و ايديکم، و دارد که اول وجه، آن وقت اين ترتيب را ما از سنت پيغمبر اضافه کرديم آن وقت فرق اين دوتا بيشتر در اين می­شود که اگر لعذر، اين يک بحثی است بسيار بحث سنگينی است البته خيلی تأثير در فقه دارد يعنی اگر اين قاعده بتوانيم ما اثباتش بکنيم آدم يک شبه فقيه می­شود ديگر هزاران فقهی با اين مطلب حل می­شود و آن اين­که اگر اخلال به سنن شد و فرائض حفظ شد و ليکن لعذر آن عمل درست است، مثلاً يادش رفت دست راست را دوم شست اول مثلاً دست چپ را شست بعد دست راست را يا اول دست راست را شست بعد صورت شست يادش رفت نسيان کرد طبق قاعده اين وضوء درست است البته الآن شايد فتوی بر اين باشد که باطل است اما طبق قاعده درست است بلی اگر يادش رفت صورت را نشست يا دست راست را نشست و دست چپ را نشست طبق قاعده باطل است اين مطلب عرض کردم خيلی همچون صريح صريح نيست الا اين­که در حديث لاتعاد آمده در سننی که در ضمن عمل هستند، روايت لاتعاد که خب صحيحه است و جای بحث ندارد، لاتعاد الصلاة الا من خمس، به اصطلاح چه است قبله و طهور و وقت و رکوع و سجود و القرائة سنة و التشهد سنه، و لاتنقض السنة الفريضة اين ذيل است، آقايون علمای ما بيشتر به صدر حديث بحث کردند يک آقای برای من نقل کرد من سندش را نمی­خواهم بگويم تو ذهنم هست خدشه دارد چون اين شخص از يک کسی از مرحوم آقای بجنوردی نقل می­کردند از قول قاضی چون من خودم از آقای بجنوردی نشنيدم فکر هم نمی­کنم به هر حال که مرحوم آقاضياء می­فرمود که اگر اين ذيل را ما بخواهيم بهش تمسک بکنيم يک باب جديدی در فقه می­شود اصلاً فقه را عوض می­کند،

س: ذيلی؟

ج: لاتنقض السنة الفريضه، اولاً لاتعاد را معلوم است کلمه لاتعاد و صدراً و ذيلاً مال موارد عذر است انما الکلام در موارد عذر در اين حديث حالا نکات غيرش است نکات مثلاً زياده را شامل می­شود يا خاص به نقيصه است اگر رکوع زيادی کرد مثلاً اگر چون بعضی از اين چيزها قابل زيادی نيست ند مثل وقت آن قابل زيادی نيست طهور قابل زيادی نيست قبله قابل زيادی نيست قابل نقيصه هست به قبله نماز نخواند اما دوتا قبله بخواند نمی­شود، رکوع دوتا انجام بده می­شود رکوع نخواند انجام می­شود زياده و نقيصه خب يک بحث اين است که زياده را شامل ما باشيم و مقتضای قاعده بايد ببينيم زياده را هم شامل می­شود الا اين­که در بعضیاش زياده تصور ندارد.

بحث ديگر من خيلی دارم بحث­ها را جمع و جور می­کنم خيلی طولانی است اين بحث­ها بحث ديگر آيا شامل جهل هم می­شود لاتعاد يا نه؟ مرحوم نائينی جهل را می­گويد نمی­شود، اما اگر ما باشيم و سياق حديث مبارک جهل هم می­شود فرق نمی­کند عمده­اش اين است که در باب جهل اين­که می­گويند جاهل قاصر جاهل مقصر اين­که الآن معروف است ما تو روايت جاهل قاصر و متعمد نداريم مقصر نداريم همچو تعبيری نداريم، انما الکلام، اين­ها مال يک نکته، ما همين­جا هی نکات فراوانی را بايد انما الکلام بحث­شان سر انصراف است آن روايت حديث رفع می­گويد رفع عن امتی مالايعلمون اگر مقصر باشد يعنی امکان داشته جهل خودش را برطرفبکند اين مالايعلمون شاملش نمی­شود يعنی مالايعلمون انصراف دارد به جای که جاهل است و راهی برای تصحيح جهلش ندارد يعنی آن جوری که خيال نمی­کند که الآن مثلاً راه ديگری است و سؤال بکند احتمال نمی­دهد جهل عن قصور به اين معنی که خودش را معذور می­داند اصلاً در اين فکرها نمی­افتد که من دارم اشتباه انجام می­دهم علی ای حال آن وقت آن حديث مبارک اين می­شود الآن مثلاً در همين شايد عروه هم باشد که اگر مثلاً غسل جنابت کرد مثلاً سر و گردن را اول نشست طرف راست و چپ را اول شست گفتند باطل است حالا مثلاً ده سال همين طوری نماز خوانده نمازش را هم بايد اعاده کند طبق قاعده­ای که ما عرض کرديم درست است مشکل ندارد چرا؟ چون اين مسأله سر و گردن جزء سنن است آنی که در خود غسل آمده عنوان شستن بدن است و ان کنتم جنباً فاطهروا ما دوتا آيه در باب غسل جنابت داريم يکش تعبير به تطهر شده فاطهروا يکش تعبير به غسل شده و لا جنباً الا عابری سبيل حتی تغتسلوا و لذا در روايات ما آمده که اين تغتسلوا با فاطهروا يکی است و لذا غسل جنابت مجزی عن وضوء است طهارت است نصی، جمع بين دوتا آيه اهل سنت فاطهروا را به معنای فاتوضؤوا گرفتند يعنی غسل که آن آيه هست و وضوء هم بگيريم برای نماز وضوء هم بايد بگيريم در صورتی که در روايات ما،

س: هردو يکی است

ج: اينی که مرحوم شيخ طوسی هم در تهذيب دارد ای وضوء اطهر من الغسل، می­گويد مراد غسل جنابت است اين نکته­اش همين است يعنی آن نکته­ای قرآنی دارد در نکته قرآن يک­جا اغتسال آمده يک­جا تطهر آمده پس غسل تطهر است معنايش اين است ديگر اما غسل حيض در قرآن نيامده اصولاً در قرآن راجع به حيض راجع به نماز حائض قرآن ندارد اين خودش مال سنت پيغمبر است اذا اقبلت الحيضه، اين صحيحش حَيضه است حَيضه بخوانيد، حِيضه هم ما داريم حِيضه آن پارچه­ای است که زن در همين ايام با خودش بر می­دارد حِيضه غير از حَيضه است کتابتاً مثل هم است مثل غِيبت و غَيبت، غَيبت به معنای غائب شدن است غِيبت آن کلامی است که در غياب شخص گفته می­شود خود صحيحش غِيبت است ما الآن غَيبت کرد صحيح غِيبت است، غَيبت نه، بلی آقا؟

س: هم غَيبت امام عصر، هم می­گوييم غَيبت کرد

ج: آن غيبت امام عصر درست است اين دومی بايد غِيبت گفته بشود کلامی را که در پشت سر کسی گفته می­شود اصطلاحاً غِيبت بهش می­گويند حِيضه داريم حَيضه علی ای حال اذا اقبلت الحيضه فدع الصلاة اين که نماز چون در قرآن راجع به حيض راجع به مسائل زناشويي هست اصلاً مسأله نماز در قرآن نيامده يعنی به عبارت اخری جزو سنن است دقت کرديد،

س:

22: 27

به شکل قاعده هم در قواعد فقهيه کسی متعرض شده

ج: نه نيامده، ندارند عرض کردم اين اگر بشود اصلاً کلاً فقه عوض می­شود، بلی آقا؟

س: قابل التزام هم نيست،

س: فقه جديد لازم می­آيد

ج: فقه جديد، ببينيد بحثی،

س: چه دليلی دارد اين قاعده

ج: خب لاتنقض، امام می­فرمايد لاتنقض السنة الفريضة دليل چه می­خواهيد،

س: چون در ارتباط با سنن است مشکل ساز نيست

س: نه اين­که فراموش شدن آن، فراموش بشود اين­ها به هر حال

ج: لاتنقض يعنی اين ديگر لاتعاد يعنی نماز اعاده می­شود از وضوء اما از اين­ها اعاده نمی­شود، اعاده نمی­شود در حالت عذر ديگر حال عادی که قطعاً اعاده می­شود که آن وقت اين البته اين مطلب احتياج به يک شرح طولانی دارد همان طور که ايشان فرمودند، عرض کردم يک آقايي برای من از قول يک آقايي از مرحوم آقای بجنوردی از قول آقاضياء نقل کرد که آقاضياء گفته اگر اين ذيل را بهش عمل بکنيم فقه جديد می­آيد راست اين مطلب ايشان درست است ليکن مشکلی می­شود حلش کرد البته اين مطلب در کلمات امام باقر است بعضی از مواردی که به قول شما نقضی بر قاعده هست، می­گويد نمی­شود اين در روايت امام صادق است اشتباه نشود ديگر من بخواهم وارد اين بحث بشوم خيلی طولانی است انصافاً بايد طولانی صحبت بکنم البته يک مشکل ديگرش هم اين است که تشخيص مرزبندی فريضه و سنت هم روشن نيست ممکن است يک مطلبی فريضه باشد اما در روايات آمده لازم نيست که حتماً در قرآن باشد يا ممکن است جزو سنن باشد، اما جزو سننی است که مطلقاً اخلالش مبطل عمل است مثل تکبير ديگر حالا يک وسط رکعت دوم هم مسلماً می­داند در نماز است يادش آمد که يقيناً هم الله اکبر نگفته نه اين­که شک بکند،

س: بلی اين يعنی چه؟

ج: يادش آمد که يقيناً الله اکبر نگفته آيا نماز درست است يا نه؟ طبق اين قاعده بلی چون تکبير جزو سنن است يعنی آنی که پيغمبر قرار داد اين بود که اگر کسی می­خواهد وارد نماز بشود با ذکر خدا الله اکبر، می­خواهد خارج از نماز بشود با سلام به همديگر السلام عليکم و رحمة الله، با تکبير وارد نماز اين جزو سنن پيغمبر است و با تسليم خارج بشود لذا از ابوحنيفه نقل شده که با هر منافی نماز هم می­تواند خارج بشود اين خلاف سنت است،

س: و حال آن­که آن­ جزء ارکان می­دانيم

ج: نه، تکبير را چرا، مشکل دارد اما تسليم نه، دقت کرديد اين ديگر حالا می­گويم يک بحث نمی­خواهم وارد آن اين خيلی مشکل، يعنی خيلی اين طويل الذيل است يک بحث بسيار طولانی است از کسانی که يک مقداری اين قاعده را البته مشهور نيست اين آقای بهبودی در اين­ جلدهای صلات بحار حاشيه زده ايشان اين قاعده را مراعات دارد می­کند سنت و فريضه را يک­جای هم همان اوائل،

س:

7: 30

می­کند که اين سنت است

ج: اين سنت و مضر به عمل نيست خودش هم اوائل انقلاب يک مصاحبه کرد با کيهان فرهنگی گفت من دو سال نجف بودم اما يک مطالبی فهميدم به اندازه کسانی که چهل سال نجف بودند حالا من امشب را برای شما گفتم نمی­خواهد داستان يک شب برای شما تمام آن مطلب دو سال ايشان را هم عرض کرديم يک شبه، اين دارد ايشان تو آن حواشی جلدهای هشتاد و پنج و بحث نماز نمی­دانم جلد هشتاد تا نودش مال نماز است ايشان خيل تعليقات مفصل دارد از کسانی که اين هم متنبه به اين قاعده شده که می­گويد يک قاعده­ای ياد گرفتم مطلبی فهميدم که اگر کسی چهل سال هم نجف باشد ملتفت نمی­شود آن مرادش اين است اين قاعده سنت به فريضه، همين­که شما می­گوييد التزام بهش مشکل است ديگر الآن،

س: خودم فهميدم يا

ج: ظاهراً خودش مثلاً اين مطلب يک مطلب بسيار دقيقی است انصافاً خيلی تأثير، يعنی شما هزاران ده­ها هزار فرع فقهی که برايتان بيايد کاملاً می­شود حلش کرد، سنت و فريضه حد و حدودش روشن می­شود آن وقت اگر بنا شد که فريضه را انجام داده باشد اخلال به سنت در حالات عذر حالات عذر خواب هست، حالات عذر نسيان هست حالات غفلت هست حالات عذر جهل هست، کل حالات اکراه است اکراه به يک معنی، اکراه خودش يک شرحی دارد فرق بين اکراه و اضطرار و حالا اکراه چه آثاری دارد حالا از آن بحث چون مثلاً بيع مکره را باطل می­دانند بيع مضطر را صحيح می­دانند که اصلاً فرق بين مکره و مضطر چه است هردو با اين­که غير اختياری انسان است ديگر آن باز يک شرح ديگر دارد که الآن فعلاً ديگر وارد آن يکی بشويم کلاً ما را خارج می­کند به هر حال اين بحث سنت و فريضه و اين لاتنقض السنة الفر يضه که در ذيل اين روايت آمده و به عنوان کلی برای لاتعاد است آقايون بيشتر خود لاتعاد بحث کردند اين لاتعاد را توضيح می­دهد چرا لاتعاد الصلاة الا من خمس چون اين خمس فريضه هستند و القرائة سنه، و التشهد سنه، و لاتنقض السنه الفريضه، به نظر من که حديث خيلی واضح است دلالت حديث بر اين­که به اصطلاح در حالات عذر اخلال به سنن، پس بنابراين آن تصوری که آن دومی که اخلال به سنن مطلقاً می­شود کرد اين باطل است اين تصوری که مثلاً ابوحنيفه داشت انسان می­تواند از نماز بدون تسليم خارج بشود همان قصه­ای که گفت يک کاری کرد و از نماز خارج شد اين هم باطل است سنن اخلال به سنن در حالات عذر آن وقت اين خيلی آثار دارد، مثلاً شايد مثلاً اين مسأله که تخيير بين قصر و تمام در مواطن اربعه به اصطلاح مسجد کوفه اين در حقيقت نکته­اش اين بوده نه اينی که آقايون

0: 33

تخيير يعنی وظيفه شخص در آن­جا اين است که قصر بخواند ليکن چون شرائط تقيه است می­تواند بلند شود، اين­که بلند می­شود به رکعت سوم اين خودش منافی نماز است اين­جا به جای که با تسليم از نماز خارج بشود با اين قيام از نماز خارج شد، باز می­شود و لذا در بعضی از

19: 33

مخزون سرّ الله

س: بلی تو روايت

ج: در روايت داريم هذا من مخزون سر الله

س: اين يعنی تقيه می­فرماييد

ج: تقيه بوده آن وقت تصحيحش اين است اين­جا حالات ضرورت بوده به خاطر ضرورت تسليم را نگفته چه کار کرده؟ نمی­خواهد بگويد وظيفه­اش چهار رکعت است در حقيقت وظيفه او،

س:

37: 33

ج: بلی، وظيفه او در حقيقت همان دو رکعت است نمی­دانم نکته فنی روشن شد،

س: بلی بلی

ج: آنی را که بهش اخلال کرد تسليم بود ديگر

س: با قيام از نماز خارج شد

ج: با قيام از، فعل منافی، بقيه­اش هم لغو است می­شود دو رکعت من به نظرم اگر اشتباه نکرده باشم آقای بهجت نوشته متعين قصر است خود من هم عقيد­ه­ام همين است که متعين قصر بشه، مخير نيست

س: شيخ صدوق هم متعين قصر نوشته،

ج: مخير بين قصر و اتمام نمی­دانم

س: شيخ صدوق هم تعين قصر دارد

س: اماکن اربعه

ج: بلی من قصر قائل نيستم، من تمام قائل نيستم ولو آقايون مثل لمعه و حتی مرحوم شرايع دارد و التمام افضل ليکن به نظر ما القصر المتعين،

س: مطابق با احتياط هم هست ديگر

ج: حالا آن بحث ديگری است علی ای به هر حال

س: اين­که می­گويند القصر احوط و التمام افضل اين قابل جمع است يعنی فقيه همين دوتا را کنار هم آورده

ج: بلی

س: و القصر احوط و التمام افضل خب ما مطابق احتياط عمل کنيم که خيلی بهتر

ج: خب می­گويند روايت تمام بهتر است روايت تمام واضح است تقيه است اصلاً امام می­فرمايد شم در مسجد مدينه نمازتان را تمام می­کنيد دو رکعت بلند می­شوی می­آيي خب مردم شما را می­شناسند اين چه کار بدی است می­کنيد،

س: المخزون علم الله الاتمام فی اربع المواطن

ج: الاتمام اتماش نه مخير، اتمامش نه مخير، به نظرم سندش هم معتبر است

س: محمد ابن احمد ابن يحيي عن الحسن ابن علی ابن نعمان عن ابی عبدالله البرقی عن علی ابن مهزيار و ابی علی ابن راشد عن حماد ابن عيسی عن ابی عبدالله عليه السلام

س: مطلب خوبی است

س: که اگر بگوييم

ج: نه سند را چون محمد ابن احمد ابن يحيي شروع کرده مال مرحوم شيخ طوسی است اين همان کتاب نوادرالحکمه است

س: تهذيب است

ج: همان تهذيب اين از

س: نوادرالحکمه

ج: بلی از نوادر الحکمه نقل کرده، ايشان از نوادرالحکمه نقل کرده

س: بخوانيم

ج: سند را

س: سند

س: انه قال من مخزون علم الله الاتمام فی اربع مواطن حرم الله و حرم رسوله و حرم

ج: اين تعبير مخزون علم الله معلوم شد اين ظرافتش اين است به حسب ظاهر،

س:

40: 35

ج: و الا تمام است قصر است، چون تقيه بوده شرائط تقيه بوده اين خروجش از نماز با تسليم نشد خروجش از نماز با فعل منافی شد دقت فرموديد خيلی لطيف است اين اصلاً اشاره به تقيه بودن به اين متن

ج: مخزون علم الله

س: و الاحکام عادی که

ج: و احکام عادی بايد قصر بخواند سندش البته اين ابی عبدالله برقی نبايد چرا ممکن است حالا سندش هم يک بحث سندی هم بکنيم با اين­که مرحوم البته وقتی صحبت از محمد ابن احمد ابن يحيي می­شود ابتداءً منفردات شيخ است اين را شيخ تنها آورده و نوادرالحکمه است اين نوادرالحکمه در آن زمان در قم خيلی کتاب معروفی بوده فوق العاده اين هم همين قمی­ها بهش متلک می­گفتند دبه شبيب به قول نجاشی اين دبه شبيب همين است نوادر، دبه به اصطلاح پستوک، اين پستوک­های بود که سابقاً بعضی بقالی­ها داشتند از هر يک چيزش يک چيز در می­آمد می­گفتند اين کتابش مثل اين پستوک است شبيب هم يک بقالی بوده تو قم به نام شبيب يک پستوی داشته هرچه می­گفته فرض کنيم برنج می­گفتي از يک­جا کشمش از يک­جا همه چيز داشت اين، می­گفتند اين نوادرالحکمه ايشان دبه شبيب است اين دبه شبيب اين است، متلک شوخی­ قمی­ها برای اين کتاب،

س: عبارتی هم که فرموديد تو عروه همين است بل التمام هو الافضل، گفته الاقوی کون المسافر مخيراً بين القصر و التمام، فی الاماکن الاربعه و هی کذا بل التمام هو الافضل و ان کان الاحوط هو القصر، احتياطش تعين، چون شبهه تعين و قصر است ديگر

س: نه، مخزون سرّ الله را شما حمل بر تقيه، يعنی به معنای تقيه می­گيريد خلاف تقيه است که

ج: نه خب، يعنی شما

س: يعنی يک­جای

ج: يعنی شما نه امام نمی­خواهد بگويد سرش چه است، اين خيال می­کند دارد نماز چهار رکعت می­خواند در حقيقت دو رکعتی می­خواند آن وقت آن اتمام در موضع قصر و قصر در موضع اتمام حالا اگر قبول بکنيم آن­هم نکته­اش همين است آن­که در مثلاً البته آقايون نوشتند اتمام در موضع قصر و بالعکس اين اشتباه است اگر در موضع قصر اتمام کرد جهلاً که آقايون گفتند آن درست است، اما اگر در موضع تمام قصر کرد باطل است نماز اين از جاهای است که اخلال به سنت کرده ليکن اين­جا موجب بطلان عمل است کسی نماز ظهر را اصلاً حکمش را بلد نبود نماز ظهر را دو رکعت خواند نمازش باطل است با اين­که اخلال به سنت کرده آن دو رکعت ديگر سنت است پس اين قاعده به طور کلی نيست مواردش فرق، اين­که شما می­فرماييد التزام بهش مشکل است چون بايد مواردش را حساب کنيم خيلی از جاها را الآن خوب فتوی می­دهند که اگر ترتيب را مراعات نکرد غسلش باطل است به نظر ما درست است مشکل ندارد، اگر اول بدن را شست بعد سر را شست جاهل بود يا فراموش کرد به نظر ما درست است مشکل ندارد

س: قول به عدم وجوب ترتيب هم هست آخر

ج: بلی آن هم هست البته خود ما هم کمی از احتياط وجوبی بالاتر که ترتيب

س: آقای خويي نظرش اين است ديگر می­گويد بعد از سر بين چپ و راست ترتيب لازم نيست

ج: نه احتياط می­کنند شايد احتياط استحبابی آقای سيستانی مثلی که احتياط وجوبی دارد، حالا من

س: احتياط دارند حالا اگر فتوا ندارد

س: آقای سيستانی لازم

45: 38

ج: اما احتياط می­کند

س: مستحب فکر می­کنم آقای سيستانی بين چپ و راست مستحب است

ج: نه فکر نمی­کنم به نظرم احتياط می­کند ايشان علی ای حال، حالا فتاوای معاصرين خيلی تو ذهنم نيست علی ای حال اين هم راجع به مسأله به اصطلاح سنت و نقشی که سنت با فريضه دارد و اين­که مثلاً می­شود سنت را کنار زد اينی که مثلاً در کتاب شافعی الرساله دارد کسی آمد پيش عمر سؤالی کرد جواب داد، بعد يک عربی بی­چاره بيابان گرد آن گفت آقا من تصادفاً مدينه بودم همين سؤال را کسی از پيغمبر کرد پيغمبر اين جور گفت عمر گفت به آن طرف که حرف من را ول کن حرف پيغمبر را عمل کن يعنی اين­ها دست خودشان را باز می­دانستند خيال می­کردند با سنن پيغمبر به راحتی، من به نظرم می­آيد اين است و اين تأکيدی که بعدها دنيای اسلام روی سنت پيدا کرد و بعد رکن دوم تشريع شد خيلی الآن سر و صدا می­کنند اين به نظرم از فضل اهل بيت باشد و الا آن­ها به نظر من خيلی تقيد نداشتند، مثلاً از نماز می­خواهد خارج بشود فرض کن عمداً با فعل منافی بلند می­شود بدود، از نماز خارج اين پيش ما نمی­شود اگر اين کار را کرد نماز باطل است بايد با تسليم خارج بشود اين اما اگر فراموش کرد نسيان پيدا کرد يا جاهل بود آن اشکال ندارد اين تفکيک بين اين دوتا که عذر داشته باشد يا عذر نواشته باشد همه سنن نباشد بعضی از سنن باشد، بعض جاها استثناءً ممکن است فريضه هم باشد مثلاً به خاطر جماعت مثلاً رکوع دوبار انجام داد من باب مثال سرش را بردارد، اين­ها با اين­که عادتاً بايد بگوييم نماز باطل است خب چون عمداً اين کار را کرده، ليکن اين­ها تخصيص است يعنی احکام ديگر من فقط خيلی اشاره چون بنا ندارم در اين بحث وارد بشوم خيلی اشاره وار عرض کردم اما اگر اين قاعده ثابت بشود که اجمالاً هم ثابت است، اين خيلی باب اصلاً مثلاً ما در باب تزاحم داريم که آبی هست و ميتی هست و جنب، امام می­فرمايد جنب را غسل بده جنب غسل بکند با آن ميت، ميت را هم تيمم بدهيد، لان غسل الجنابة فريضه و غسل الميت سنة، چون غسل جنابت در قرآن آمده و کنتم جنباً اما اين­که ميت بايد شسته بشود

53: 40

به السنة، اين سنت است يعنی اين مورد تزاحم کاملاً خيلی واضح دارد می­گويد که امر می­خورد به فريضه و سنت عقب می­افتد، با اين­که ما شايد خيال می­کردم به عکس باشد ميت را غسل بدهند جنب تيمم بکند، چون

س: بعداً غسل بکند

ج: بعداً غسل بکند

س: بدل دارد

ج: بدل دارد دقت کرديد اما تو روايت تصريح دارد اصلاً اين روايت هست موجود است لان غسل الجنابة فريضه و غسل الميت سنة، علی ای حال

س:

22: 41

واقعاً مهم بهش بپردازد چون پرداخته نشده

ج: بلی خب عرض کردم، می­خواهيد ديگر بنا بود عرض کردم در يک، در ظرف نيم ساعت بخواهيم ما کار چهل ساله را برايتان حلش کنيم، اين مشکل بزرگ را در ظرف اين سنت و فريضه آن مشکل تشخيص سنت و فر يضه جای خودش است، تعبير قانونی­اش هم هست حالا آنی که برای درد متن حديث ما می­خورد اين قسمت است يعنی ما اصولاً مثلاً لعن البته ايشان از سنی­ها خواندند لعن الله به نظر ما که لعن رسول­الله که در روايت ما آمده اين بايد درست باشد، فی الخمر عشره، خدا خود خمر را حرام کرد که ظاهرش شرب است و ليکن رسول­الله مقدمات بعيده­اش را هم حرام کرد دقت می­کنيد و ليکن يک نکته­ای خيلی اساسی است اين است که آيا به اصطلاح اين مطلبی که می­گوييم در همه­جا به همين صورت است نه اين طور نيست حالا اين نکته فنی­اش اين است يعنی به عبارت اخری در باب سنن آنی که متعارف است می­گويند قال رسول­الله وضع رسول­الله قضی رسول­الله اين طوری سنن را سنّ رسول­الله شرع رسول­الله اين تعبيرهای که متعارف است اما گاه گاهی اين نکته خيلی مهم است گاهی مسائل فراوان يکی دوتا هم نيست مسائل بسيار فراوان هزاران مسأله پيدا می­شود که اين را در محيط فقهائی از مجموعه قرائن و شواهد و ظواهر آيات و ادله يا ترجيح روايات به دست آوردند خوب دقت بکنيد اين هم يک نوع سنت است در حقيقت نمی­شود بهش گفت سنت، چون نمی­گويند سنّ رسول­الله ليکن يک نوع استظهار است من اسمش را گذاشتم سنت اثباتی يعنی سنت را به دو دسته چون نديدم اين تعبير را يک سنت ثبوتی آن­جای است که می­گويند قال رسول­الله قضا رسول­الله جعل رسول­الله لعن رسول­الله الی آخر، اين سنت ثبوتی يک­جاهای که فقهاء با شواهد فقاهتی آن را به اصطلاح استظهار کردند با اين سنخ حکم هم اگر هم حکم به وجوب می­کرد با او به عنوان يا حرمت می­کرد به عنوان سنت نگاه می­کردند اين نکته مهم تعبير قانونش ادبيات قانونی­اش همان ادبيات سنت بود مثلاً فرض کنيم استظهار می­کردند فلان چيز واجب است يا فلان چيز حرام است فرض کنيم من باب مثال بيع العنب لمن يجعله به اصطلاح خمراً خب می­آمدند می­گفتند اين بيع عنب اگر بخواهد انگور را بفروشد ولو انگور می­فروشد چون به کارخانه شراب است اين حرام و عرض کرديم اين در قرن دوم که همان قرن اول و دوم که مطرح شد عمده فقهای اهل سنت اين را از باب اعانه بر اثم حرام دانستند حالا در روايات ما هست اين نبع تمرنا را بياوريد کلمه نبع تمرنا،

س: اهل سنت هم اعانه بر اثم را حرام می­داند

ج: بلی مسلم است اهل سنت اعانه بر اثم را حرام می­دانند آن وقت خوب دقت بکنيد اين­جا نمی­آمد يعنی اين­جا با اين­که اين نمی­گفتند قال رسول­الله يحرم بيع العنب لمن يجعله خمراً مثلاً می­گفتند قال رسول­الله لعن الله مثلاً شارب، شارب که نه آن اسمش چه است؟ غارس، حامل و مشتری و بايع لعن رسول­الله اما نمی­آمدند بگويند لعن رسول­الله بايع العنب لمن يجعله اين دقت کرديد، مثلاً شما دقت بکنيد پيغمبر اکرم در همان حجة الوداع سنتی را که قرار دادند مواقيت بود چون عرب جاهلی وقتی مکه می­آمد می­خواست طواف بکند آن وقت احرام می­پوشيد احرام اين طوری بود،

س: عارياً بود آخر

ج: دقت می­کنيد عرب جاهلی وقتی می­خواست احرام ببنده از خانه خودش که در می­آمد شتر را مثلاً کوهانش را يک شکافی می­زد همان اشعار و تقليد يا علامت يا يک چيزی به گردنش می­انداخت که اين مال هدی است مال قربانی است از همان خانه هم بود غالباً از خود همان منزلش که در می­آمد شتر علامتی داشت که و لذا اگر گم هم می­شد در روايت دارد برويد بکشيدش چون مثلاً به عنوان همين قربانی بوده ديگر، و اما مسأله احرام را وقتی می­آمدند در مکه آن وقت برای طواف لباس­هايش را می­کندند با دو پارچه احرام آن وقت در مکه يکی از کارهای که به اصطلاح در مکه بود مثل همين شهرهای مسافرتی چطور زوار و مسافر خانه يکش اين بود که افراد برای هر عشيره يک نفر خاصی بود که اين لباس­های احرام

2: 46

کارش اين بود مثلاً هزارتا لباس احرام داشت از عشاير مختلف که می­آمدند از اين لباس­ها را اجاره می­کردند لباس­های اين حالا خيلی لفظش هم تعجب آور است شايد نشنيده باشيد شايد الآن به ذهن­تان هم نيايد کسانی ه لباس احرام را، داشتند به افراد می­دادند البته آن زمان بهش حنث می­گفتند حاء حوتی و نون و سين خود پيغمبر دارد که دويست سال نمی­دانم چقدر لباس احرام داشت، حزيل بنی غفار اين­ها از پيغمبر می­گرفتند يعنی می­آمدند می­گفتند که ما تو لباس­های که توش گناه کرديم توی اين لباس­ها ديگر طواف نمی­کنيم البته گاهی اوقات می­آمدند لباس­ها را ديگر داده بودند آن وقت عارياً تمام می­کردند اين صحبت عارياً بعضی­هاشان هم عارياً طواف می­کردن البته عادتاً با اين لباس بود، اين­که می­گويند چون لذا اگر دقت بکنيد اميرالمؤمنين در سال نهم که به اصطلاح مشرف شدند و سوره برائت را خواندند و انما المشرکون نجس، فلايقرب المسجدالحرام بعد عامهم هذا، خيلی خوب اين آيات

12: 47

اين فريضه بود يک مقدار احکام را هم اميرالمؤمنين گفتند مثلاً اميرالمؤمنين در روز دهم بين اين، چون روز سال نهم به اصطلاح هنوز مشرکين مکه بودند يعنی مشرکين اطراف حرم اين­ها برای حج، مسلمان­ها خيلی کم بودند يکی نماينده حضرت بود که حسين ابن عتاب بود و يک چند نفری هم مثل ابوبکر که از مدينه آمده بود حضرت امير که، عده­ای از مسلمان­ها بودند اما مشرکين هم آن سال بودند اميرالمؤمنين روز دهم بين خيمه­ها در مدينه می­چرخيد و اين آيات را می­خواند و ان لا، به اصطلاح انما المشرکون فلا، سوره برائت را به اصطلاح خواندند و يک مقدار احکام را هم خود، اين­ها در حقيقت سنن بود و ان لايطوفنّ بالبيت عارياناً اين­که شما می­گوييد اين­ها يا وقتی می­رسيدند که لباس ديگر نبود اين قصه­ای که آن زنکه که

س: پول نداشتند اجاره بدهند

ج: يا پول نداشتند يا مثلاً خيال می­کردند که اصلاً در، آن زنه می­گويند که آمد که هرچه پرسيد ديگر هيچ کس لباس نداشت لذا عاريتاً که آن شعر معروف را هم خواند عارية به اصطلاح طواف کرد خود همان زنکه، چون اين­ها لباس را می­کرد آن وقت سنن پيغمبر اين شد که کندن لباس از ميقات باشد،

س: سنن امام به خاطر همين که امام، آن وقت سنن الامام که گفتيد يعنی ما می­خواهيم بگوييم اميرالمؤمنين اين­جا به بعضی از سنت­ها

ج: بلی بعضی از سنن را خواند ان لايطوفن بالبيت عريانناً بعد که حضرت از آن­جا از مدينه،

س:

47: 48

چيزی بود که پيامبر داده بود آن­جا اصلاً تو بحث برائت از مشرکين از اين چيزهای که آورد خواند يکش هم همين بود

ج: ان لايطوفن بالبيت بلی اين در قرآن نيست

س: اميرالمؤمنين خودش نداده

ج: نه نه مال امام نيست مال پيغمبر است از طرف پيغمبر ديگر، خود ايشان

س: می­خواهيد روايت را فرموديد

ج: چه آقا؟

س: خمر را

ج: بخوان

س: مال کافی محمد ابن يحيي

ج: نه چيز را از وسائل همه­اش را آورده حالا بخوان مال کافی را

س: عن احمد ابن محمد عن محمد ابن اسماعيل ابن بذی عن حنان

ج: حنان ابن سدير،

س: قال سئل رجل اباعبدالله عن العصير فقال لی کرم انا اعصره کل سنة و اجعله فی الدينان ابيعه قبل ان يغلی قال لابأس به و ان غلی فلايحل بيعه ثم قال هو ذا نحن نبع تمرنا ممن نعلم انه يصنعه خمراً

ج: حالا اين روايت چندتا روايت ديگر هم داريم چون اين بحث متن هست اگر از وسائل بياوريد در اين روايت نبع تمرنا اين را امام فرمود هو ذا همين طور است اين همان هو ذا همين طور است ما خرمای­مان را می­فروشيم اين اعانه بر اثم نيست اشتباه نشود آن مثالی که من زدم فروش انگور به کارخانه شراب است اين امام می­فرمايد ما در مدينه خرمای­مان را به افراد می­فروشيم عده­ای هم مسلم نبيذ درست می­کنند نگفت عنبنا، گفت تمرنا آن وقت تمر، نبيذ که شراب از تمر بود مختلف فيه بود عده­ای می­خوردند عده­ای نمی­خوردند عده­ای حرام دقت فرموديد اين نکته فنی اين است يک روايت واحده دارد به جای تمر عنب دارد به نظر من آن روايت مشکل دارد اين بايد تمر باشد اصولاً ما عرض کرديم شواهد تاريخی است در مدينه اصلاً شراب انگوری آن وقت نبوده شراب خرمايي بوده وقتی پيغمبر فرمود ديگر شراب نخوريد اينی که اهل سنت می­گويند پيغمبر سه بار تحريم شراب آب و هی، نقل می­کند يک قصه­ای سه بار

س:

50: 50

ج: سه مرتبه آمد اين اشتباه شده اين خمری که در آن روايت است مراد شراب خرمايي است شرب خرمايي جزء سنن پيغمبر است شراب انگوری جزء فرائض است آن جزء ما حرم الله است، اصلاً در روايت داريم ما بعث نبی الا به چند چيزی يکی ربا، يکی زنا يکی هم شرب خمر اصلاً اين جزء ستون اصلی تمام انبياء الهی است اين تمام انبياء الهی يک چندتا از محرمات را همه­شان انجام دادند اما آنی که پيغمبر قرارداد مسکری از غير انگور ولو مسکر نشود اين حرم رسول­الله آن وقت در روايات اهل سنت دارد که خيک­های شراب را ريختند تو کوچه­ها و در آن روايت، عبارت تاريخش دارد که تمام آن خيک­ها شراب خرمايي بود جز يک خيک که نصفش خرمايي نصفش انگوری بود اگر وسائل را بياوريد يک روايتش توش عنب است می­خواهم اين را بگويم تمام اين بحث ما،

س: خود چيز عصير دارد تو استبصار

ج: عصير مال اين سؤال راوی است می­گويد من عصير می­گيريم نه کلام امام هو

س: می­گويد لابأس عصير را می­گويند لابأس

ج: خب عصير اشکال ندارد آب انگور اشکال ندارد

س: نه

3: 52

عصير ممن يخمره فقال حلال أ لسنا نبع تمرنا

ج: خب همين عصير مرادش شايد عصير تمر است

س: اما بعدش صريح است، عن بيع العصير العنب

س: دارد قياس می­کند

س: ممن يجعله حراماً قال لابأس تبعه حلالاً فيجعله حراماً فابعده الله اسحقه

ج: اين روايت الآن سندش را بخوانيد اين روايت توش عنب دارد، آن روايت ديگر تمر دارد احتمالاً بخوانيد

س: روايت سوم بابی، روايت اول عن حسين ابن سعيد است بعد می­گويد عنه عن صفوان عن المسکان عن محمد الحلبی قال سئلت اباعبدالله عن بيع العصير العنب ممن يجعله حراماً

ج: البته اين روايت از منفردات شيخ طوسی است

س: بعد باز يکی ديگر هم دارد که ما رواه آن وقت يک جمع می­کند بين روايات اين روايت سماعه را به عنوان شاهد می­آورد و الذی يدل علی ذلک ما رواه حسن

ج: اين البته اين يک شرح فنی دارد چون ديگر ما بناست بحث­های فهرستی آقای مختاری وارد بحث بشويم اين اصولاً از منفردات شيخ طوسی است و ما اين را مفصل اثبات کرديم که با اين­که کتاب­های حسين ابن سعيد فوق العاده مشهور مثل کتب اربعه در زمان، مثل کافی در زمان ما فوق، ليکن ظاهراً کتاب حسين ابن سعيد مصنف بوده کتاب قابل قبول نبوده همه­اش يعنی کتاب روايت ابن سعيد توش مخلوط است، حجت و غير حجت يعنی مصنف اصطلاحاً حالا بعضی گفتند يعنی حديث ضعيف داشته باشد ما عرض کرديم لا اقلش آنی که من می­فهمم نمی­خواهم به کسی نسبت بدهم مصنف آنی است که مجموعه احاديثی است که تکتب بعضها يحتج بها بعضها لا، اين را اهل سنت دارند يکتب حديثه و لايحتج به، چون بعضی­ها دارد اصلاً لايکتب حديثه ديگر حالا اگر بخواهيم عبارت نجاشی و شيخ و اين­ها و اين يک نکته خيلی مهمی است که در خيلی از روايات خيلی تأثيرگذار است توجه نشده، ما انشاءالله تعالی در بحث فهرست عرض می­کنيم از قرن پنجم که شيخ طوسی بحث حجيت خبر را مطرح کرد يکی از مشکلاتش اين شد ديگر اين تقسيم بندی اصحاب که مصنفات و اصول داريم از بين رفت از قرن پنجم از بين رفت تا الآن که من در خدمت شما هستم ديگر از بين رفت که رفت ديگر،

س: قرن پنجم يا هفتم فرموديد

ج: پنجم

س: ابن طاوس و

ج: شيخ شروع کرد

س: ولی ابن طاوس و احمد

32: 54

منظمش کردند

ج: منظمش کردند و الا کتب حسين ابن سعيد جزو به اصطلاح مصنفات است حالا می­خواهيد عبارت شيخ نجاشی را هم بياريد

س: روايت بعدی هم اين است که حالا عن يزيد ابن خليفه حارثی عن ابی عبدالله عليه­السلام قال سئله رجل و انا حاضر قال ان لی الکرب،

ج: کرب تاکستان است

س: قابل تبعه عنباً قال فانه يشتريه من يجعله خمراً قال فبعه اذاً عصيراً قال انه يشتری منی عصيراً فيجعله خمراً فی قربته، قال بعته حلالاً فجعله حراماً فابعده الله ثم سکت

13: 55

ثم قال لاتذرن ثمنه حتی يصير خمراً فتکون تأخذ ثمن الخمر که بعد شيخ روايتی می­آورد

ج: خيلی عجيب و غريب است روايتش عجيب و غريب است حالا اول سند اين زيد ابن خليفه يک توثيق واضحی ندارد اين همانی است که ان عمر ابن حنظله اتانا عنک بوقت فقال اذاً لايکذب علينا بخوان اول سندش را

س: لايکذب علينا

ج: محل کلام است اين يزيد ابن خليفه حارثی بفرماييد

س: چه بخوانم

ج: اصلاً همين يزيد ابن خليفه سندش را کامل بخوان همين يزيد ابن خليفه

س: بلی ما رواه حسن ابن محمد سماعه

ج: خب هيچی واقفيه اين رفت رو روايت واقفيه يک احتمال ببينيد اين هم حالا يکی از مشکلات است که خوب حل نشده احتمالاً اين جور روايات فقه واقفيه بوده، هم بحث فهرستش مهم است هم بحث يعنی اين روايت واقفيه واقفيه به اين فتوی دادند آن وقت اين روايت واقفيه از مصادر ما حذف شده اين حذف بعدها در اين ظاهر شد، مثلاً شيخ طوسی منفرداً از ميراث واقفيه آورده،

س: به خاطر اين­که جمع بين روايات است

ج: برای اين­که جمع بين روايات بکند اين فقه واقفيه بوده

س: اين روايتی

ج: حالا بخوانيد حسن ابن حالا تصادف اين است که روايت حسن، اين حسن ابن محمد ابن سماعه تصادفاً جزء معاندين در وقف است، وقتی اوائلی که اين آقای

43: 56

حفظه الله درس گفت چرا شيخ کلينی از ايشان نقل می­کند معاند در وقف کسانی بودند که به ائمه متأخرين اهانت می­کردند چون واقفه دو جور بودند يک عده می­گفتند حضرت رضا حضرت جواد مردمان بزرگ اند اشتباه می­کنند می­گويند پدر ما فوت کردند اشتباه می­کنند پدرشان زنده است خيال می­کند مثلاً فوت کرده، يک عده­شان الفاظ قبيح به کار می­بردند اين­ها را اصطلاحاً معاند است، نجاشی درباره حسن دارد کان يعاند فی الوقف،

س: کدام حسن است اين

ج: حسن ابن محمد ابن سماعه استاد حميد ابن زياد، حميد استاد کلينی است، اولاً روايات حسن توسط حميد از کلينی به ما رسيده و عجيب اين است که صدوق يا ندارد يا خيلی تک و توک ازش دارد خيلی کم انصافاً صدوق در اين جهت خيلی عجيب است متأسفانه شيخ طوسی اضافه بر اين­که از کلينی نقل می­کند خودش هم مستقيماً از کتاب حسن نقل می­کند حالا درد بالاتر اين است اين­جا هم نگاه کنيد مستقيم يعنی حتی کلينی هم نقل، ايشان مستقيماً از کتاب حسن نقل کرده، چون مباحث فهرستی که برای آقايون مشکل است اين حذف شد بين اصحاب ما توجه نشد که اين، مثلاً آقای خويي می­فرمايد فرض کنيد که اين ثقه است ولو مثلاً يعاند فی الوقف ثقه است و ما به خبر ثقه عمل می­کنيم، دقت بکنيد بحث وثاقت نيست فقط اشتباه نشود، گاهی اوقات اين مسأله چون انفرادش معنايش اين است که اين مذهب واقفيه است اگر مذهب شد احتمال بسيار بسيار قوی دارد که اين حذف­ها توسط ائمه متأخر انجام شده يعنی اين حذف­ها توسط فرض کنيم مثلاً حضرت هادی حضرت جواد انجام شده حالا مثلاً گاهی اوقات اين­ها روايات خوبی هم است واقفه روايات خوبی را دارند، اما اين­که روايت خوب است و مصدرش خوب است مع ذلک اصحاب حذف کردند اين بايد مستند به وحی باشد عادتاً مرحوم آقای خويي هم اصلاً به اين مطالب فکر نمی­کنند فقط می­گويند سند معتبر است اين معتبر اين معتبر اين معتبر تمام شد اين از رواياتی است که شيخ طوسی منفرداً از حسن ابن محمد ابن يعنی حتی کلينی هم نياورده، آن وقت چون منفرد، از طريق روشن شد البته اين­جا خلطی بين مبحث متن، من معتقدم آنی که امام می­فرمايد ما انجام داديم مال تمر بوده، مال عنب نبوده، و اين هم سرش اين بوده می­گويد ما تمری در مدينه می­فروشيم عده­ای از نبيذ درست می­کنند عده­ای هم نمی­کنند، اين غير از فرضی است که دارم می­کنم، من فرض می­کنم شما انگور را به کارخانه شراب بدهيد حالا فرض من اين بود ديگر،

س: اين­که هرچيزی را امکان دارد

س: اين جمعش نمی­شود به بحث نيت برداريم

ج: نه نمی­شود معاملات نيت اثر ندارد، حالا بخوان حسن ابن محمد ابن سماعه،

س: تو معامله نيت اثر ندارد شيخ انصاری اتفاقاً يک بحثی را دارد

ج: نه ندارد نه اين العقود تابعة للقصود چيز ديگر مراد است،

س: نه العقود نه، اهل سنت نسبت به الاعمال بالنيات اين اعمال بالنيات اين اولين قاعده است که در کتاب­های

48: 59

جزء پنج­تا قاعده اصلی­شان است و خيلی هم بر اين اصرار دارد

ج: بلی يک ربع يا خمس فقه است

س:

55: 59

آورد اين را اولين کسی که باز بحث را به قاعده­ای آورد

س: اولين حديث بخاری مگر همين نيست

س: اولين حديث است بلی بلی اولين حديثش است

ج: از عمر است ديگر سمعت عمر علی منبر يقول فمن کانت هجرته الی الله و رسوله فهجرته الی الله و رسوله و من کان هجرته الی دنياً يطلب امرئة يريد نکاح

س: البته مطابق روايات، می­گويند فقط همين مطابق روايات

ج: آن انما الاعمال بالنيات را بلی متواتر است اما خودشان هم معترف اند که اولاً عمر منفرد است راوی از عمر منفرد است، راوی بعدش هم بعد ديگر خيلی شهرت پيدا می­کند دو سه طبقه منفرد است

س: الآن اين بحث خارج می­شود

ج: بلی علی ای حال نه در انما الاعمال اين روايت را بخوان حسن ابن محمد ابن سماعه شما آورديد حسن ابن محمد ابن سماعه که آخرش يزيد ابن خليفه حارثی است

س: خب خواندم اصلاً سئله رجل

ج: نه می­دانم کامل نخواندی اول و آخرش

س: سئله رجل

ج: ای بابا اول سند را الحسن ابن محمد ابن سماعه

س: عن حسن ابن سماعه عن صفوان ابن يزيد عن ابی عبدالله

ج: از صفوان ابن يزيد نه، عن صفوان عن يزيد ابن خليفه

س: عن صفوان ببخشيد، عن صفوان عن يزيد ابن خليفه الحارثی

ج: يزيد هم خودش اين يزيد ابن خليفه توثيق مهمش همين است که صفوان ازش نقل می­کند خب ببينيد روايت صفوان صفوان از اشهر اصحاب ماست در کتب اصحاب نيامده، چرا؟

س: چرا؟

ج: برای اين­که قبول نداشتند

س:

23: 1: 1

روايات گذاشتند کنار

ج: اما واقفه چرا قبول کردند نکته را دقت، چون واقفه به حضرت رضا و حضرت جواد مراجعه نکردند، چون به حضرت جواد، اصلاً همين حسن نوشته که يک روزی در مسجد کوفه بود و يک نفر سنی هم بود گفت ما در سامراء يک شخصی به نام امام هادی علی ابن محمد هست علوی است می­نشينيم باش صحبت يک روزی يک کسی را رد شد گفت اين سه روز ديگر می­ميرد ما هم با چند گفتيم اين ادعای علم غيب می­کند اين را بکشيم مثلاً اين اگر کسی که می­خواهد، گفتيم قرار گذاشتيم که سه روز شد و نمرد طرف دارد، اين قصه را نجاشی دارد بعد آن طرف را بکشيم اما بعد از سه روز مرد آن طرف گفت حسن ابن محمد ناراحت شد که اين حرفها چه است شما نسبت می­دهيد، يعنی اين قدر، که سنی دارد نقل می­کند قبول نمی­کند برای امام هادی، بياريد

13: 2: 1

محمد ابن سماع ملتفت شديد چه می­خواهم از سنی هم سنی­تر است

س: معاندتر

ج: معاندتر است با امام هادی لذا مرحوم نجاشی می­گويد کان يعاند فی الوقف اين مرادش اين است دقت کرديد خب وقتی کتاب صفوان هست چطور شد اصحاب ما اصحاب ما اين هم طريق به کتابی اصلاً نقل نکردند،

س: کان يعاند فی الوقف يتعصب

ج: بلی

س: مدخل 84 مال حسن ابن

س: تعصب

ج: بخوانيد حالا من هم يک کمی نفس بکشم،

س: کدام قسمتش را بخوانم

ج: همين­جاش ديگر کان يعاند فی الوقف

س: کل مدخلش را بخوانم

ج: بلی همين بعد قصه را نقل می­کند

س: بلی بلی قصه خب طولانی گفته که همين فقط آخرش را می­خوانم

ج: نه ديگر خودش را بخوان،

س: اخبرنا

س: می­خواهد استاد خستگی در کند

س: بلی خودش هم می­گويد و ذکر حديث بطوله،

ج: خب

س: اخبرنا محمد ابن جعفر المؤدب

ج: اين محمد ابن جعفر از شاگردهای ابن عقده است ابن عقده زيديه معروف و از مشايخی است که مرحوم کلينی منفراً هرجا محمد ابن جعفر آمده اين را شيخ طوسی ندارد فقط منفرد به نجاشی است عن ابن عقده بعدش هم ابن عقده است

س: حدثنا احمد ابن محمد،

ج: احمد ابن، اين احمد ابن محمد احمد ابن محمد ابن سعيد ابن عقده زيديه کوفی، اين با احمد ابن محمد ديگر اشتباه نشود بفرماييد

س: حدثنی ابوجعفر احمد ابن يحيي العودی قال دخلت مسجداً

ج: اين احتمالاً چيز باشد از زيدی­ها باشد چون خودش از بزرگان زيديه است بفرماييد

س: قال دخلت المسجد الجامع لاصلی الظهر فلما

ج: مراد جامع مسجد کوفه همين مسجد بزرگ کوفه

س: فلما صليت رأيت

55: 3: 1

حسن الطحان و جماعة من اصحابنا جلوساً فملت اليهم فسلمت عليهم و جلست فکان فيهم الحسن ابن سماعه فذکروا امر حسين ابن علی عليهما السلام

ج: اين حسين ابن علی احتمالاً حضرت سيدالشهداء عليهما السلام احتمال هم دارد شهيد فخ باشد چون آن هم حسين ابن علی است بلی،

س: ثم من بعد زيد ابن علی و ماجری عليه و معنا رجل غريب لانعرفه فقال يا قوم عندنا رجل علوی بسرّ من رآه من اهل المدينه ما هو الا ساحر او کاهن فهو

32: 4: 1

بمن يعرف قال علی ابن محمد ابن رضا

ج: امام هادی، علی ابن محمد ابن الرضا، ابن الرضا

س: محمد ابن الرضا، فقال جماعة

س: پس اين حسين ابن علی ظاهراً اصلاً کس ديگری باشد

ج: احتمالاً شهيد فخ باشد

س:

48: 4: 1

است که در ضريح حضرت چيز دفن هست

ج: نه نه حسين ابن شهيد فخ ديگر، زمان حضرت موسی ابن جعفر است اما بعيد است آن باشد خيلی بعيد است همين مراد چون می­گويد بعد زيد زيد بعد از امام حسين است ديگر، بلی بفرماييد

س: امام حسين

ج: زيد قبل از شهيد فخ است بلی روشن شد آقا می­گويد يک شخصی بود غريبی بود نمی­شناختيمش بلی بعد می­گويد ابن سماعه خب ناراحت می­شود چون امام را قبول نداشته اين از آن­های که با امام بد است با امام هادی، از حضرت رضا را قبول ندارند گفت اسمش چه است؟ گفت اسمش اين است علی ابن محمد ابن الرضا ابن رضا بفرماييد

س: فقال له الجماعة و کيف تبع انت ذلک منه، قال کنا جلوساً معه علی باب

35: 5: 1

و هو جارنا بسرّ

38: 5: 1

فی کل عشية

ج: خيلی عجيب است امام در چه تقيه­ای شديدی که با سنی­ها دم در بشينند صحبت بکنند که واقعاً برای ماها که بچه طلبه هستيم خيلی کار مشکلی است امام سلام الله عليه انجام می­دادند بفرماييد آقا

س: بلی نتحدث معه اذ مر بنا قاعد من دار السلطان معه خلع و معه جمع

ج: خِلع،

س: خِلع

ج: خلعت داد لباسی، معلوم می­شود پيش سلطان بوده لباس خوب بهش پوشانده خلعت سلطانی بهش داده، بفرمايد معه خلع يک فرمانده ارتش بود که از خانه سلطان، سلطان دون خليفه مثل زمان فرض کن مثلاً ولی فقيه و رئيس جمهور سلطان رئيس جمهور در مقابل خليفه مثلاً يک چيزی اين جوری چون خليفه را به حساب آن­که اداره امور می­کرد سلطان می­گفت بفرماييد

س: شايد باشد که جمع

ج: خلعت ديگر، اين خلع عليه

س: اگر خُلع آن­جا

س: من

33: 6: 1

جمعش

ج: چرا خِلع بايد باشد جمع خلعه

س: من فکر کردم خُلع باشد

ج: يعنی باش لباس­های بود که آن وقت برای احترام مثلاً اين لباس طاقی، يک مثلاً يک مثلاً قباء يا اين چه است که روی قباء می­پوشند خيلی چيزی مثلاً نفيسی

س: عبای فاخر

ج: نه حالا فاخر نه، اين لباده يک لباده خيلی­ها مثلاً چيزی شالی رو گردنش يا عبای مثلاً ردايي بلی بالاپوشی بلی بفرماييد

س: بلی و معه جمع کثير من

3: 7: 1

و الرجالة و الشاکرية

ج: رجاله رجاله يعنی پياده شاکريه هم جمع شاکر شاکر در اين­جا مراد لفظ فارسی است چاکر اصطلاح فارسی نوکرها اين را در آن زمان چون ايرانی­ها غلبه داشتند لفظ چاکر چاکر می­گفتند شاکريه يعنی چاکران غلامان و برده غلامان

س: فلما رأی علی ابن محمد رتب اليه و سلم عليه و اکرمه فلما عن مضی قال لنا هو برح بما هو فيه

ج: فرح بما هو فيه

س: فرح بما هو فيه، و قد لن

36: 7: 1

قبل الصلاة

ج: و سه روز من اشتباه کردم فردا صبح

س: فعجبنا من ذلک و قمنا من عنده و قلنا هذا علم الغيب و تعاهدنا ثلاثة

ج: سه نفری يک قرار گذاشتيم که اين را بکشيم

س: فان لم يکن ما قال ان نقتله و نسترح منه فانی فی منزلی و قد صليت الفجر اذ سمعت غلبة فقمت الی الباب

ج: چه قربه چه است

س: غلبه

ج: غلبةً

س: غلبهً

ج: سر و صدا و صدا بلند، صدای بلند و هياهو و اين­ها هياهو غلبة هياهو

س: بلی

ج: فقمت الی الباب

س: فقمت الی الباب فاذا خلق کثير من الجند و غيره و هم يقولون مات فلان من القاعد البارحه

ج: مرد همان طور که امام فرمود قبل از نماز صبح مرد

س: سکر و عبر

ج: مست بوده از ديوار آمده عبور کند افتاده مرده

س: من موضع الی موضع فوقع فاندقت عنقه،

ج: گردنش شکست و مرد، گردن

س: فقلت اشهد ان لا اله الا الله و خرجت احذره

ج: اَحذَرُه

س:

47: 8: 1

ج: اُحذرُه

س: نمی­دانم صاد ضاد است حالا

س: با صاد ضاد است

س: بلی تحضير منه

س: حاضر شدند

ج: حاضر بشوند يعنی جنازه­اش حاضر بشوند به دفنش

س: احضره يعنی چه خبر می­شود

س: و اذ الرجل کما قال ابوالحسن ميت و ما برحت حتی دفنته و رجعته

ج: ببينيد دقت کنيد آخر يک سنی دارد از امام هادی با کرامت نقل می­کند می­گويد ابن سماعه ناراحت شد که اين دروغ­ها چه است می­گوييد

س: و تعجبنا جميعاً من هذه الحال و ذکر الحديث بطوله و انکر حسن ابن سماعه ذلک لعناده

ج: بعضی­ها به قول شما بعضی­ها می­گويد اصلاً چرا کلينی حديث اين را آورده آدمی که در اين درجه از لجات با امام هادی که سنی دارد قصه نقل می­کند دقت کرديد اما خب فقيه است بلا اشکال تصادفاً شايد از حميد ابن زياد فقيه خيلی فقيه ملاست يعنی جای، ما مشکل را خوب دقت بکنيد بحث حالا آن عنادش جای خودش اينی که بگوييم ثقه است، من اصلاً برديم جای ديگر گفتيم بحث­ها اين نيست بحث اين است که اگر از يک کتاب مشهور نقل می­کند خوب دقت کنيد و در عين حال اصحاب ما نقل نکردند يعنی از منفردات واقفيه است و اين انفراد واقفيه بايد برگردد حتماً به امام معصوم يا حضرت هادی يا حضرت جواد، به شيعه گفتند اين روايت صفوان را قبول نکنيد دقت کرديد، حالا نکته­اش صدور بوده نکته­اش تقيه بوده نکته­اش همانی که ما الآن بحثی محل بحث ماست که متن باشد اين اصلاً عنب نبود تمر بوده، تمر هم چون در مدينه می­فروختند ديگر تمر فراوان امام می­فرمايند اين مردم مدينه عده­ای شان تمر را شراب می­کنند ما می­فروشيم به همه می­فروشيم حالا عده­ای هم شراب می­کنند و اين اعانه بر اثم نيست اصلاً کلمه اعانه بر اثم نه در روايات ما در اين­جا آمديم در اين بحث با اين­که اين بحث مطرح است کاملاً مطرح است از قرن دوم مطرح است،

س: آيات هم که تعاون است

ج: تعاون است و ما مثلاً شيخ طوسی هم نگفته اعانه بر اثم مفيد هم نگفته اولين کسانی که اعانه بر اثم است به نظرم علامه است يا محقق کرکی اين­ها بحث تعاون بر اثم را مطرح کردند، اعانه بر اثم را مطرح کردند، ديگر شرح آن بحث فقهی­اش باشد برای يک وقت ديگر چون نمی­خواهم، دقت کنيد من معتقدم که در حقيقت اين بوده تمرنا نه عنبنا حالا يا عصر عنبی که اين­جا آورده مشکل احتمالاً مشکل متن است، حالا چرا ائمه ما اين روايت را الغائش کردند چرا اين روايت طرح شده يعنی در حقيقت مرحوم شيخ طوسی کاری کرده ديده که اين روايت عمل نشده، در قرن چهارم که اول قرن چهارم کلينی بوده احاديث را تنقيح کرده آخرش هم شيخ صدوق بوده نه صدوق اين را آورده نه شيخ کلينی، حالا نکته چه بوده؟ نکته اين بوده بغداد بوده شيخ طوسی بغداد مذهب شيعه علنی شده بوده آل بويه ديگر شيعه را علنی کردند سنی­ها می­آمدند می­گفتند شما همچو روايت داريد اين روايت را چه کارش می­کنيد؟ شيخ آمده ذکر کرده و توجيه کرده اين روايت در صورتی که اگر شيخ به جای اين کار کار فهرستی مثل ما می­کرد ديگر مشکل نداشت خيلی راحت بود،

س: خب بالاخره آن موقع بايد چه کار کرد؟

ج: بايد بگويد ائمه طرح کردند حتماً اشکالی داشته ائمه طرح کردند، حالا چون اين مشکلی ندارد که، چرا؟ چون حجيت خبر عدل يا خبر ثقه جا افتاده بود تو بغداد اين از آور می­خواست با آن محيط عمومی که حجيت خبر، مثلی که الآن در حوزه­های ما ديگر مثلاً بعد از آقای خويي تقريباً خيلی جا افتاده که خبر ثقه حجت است تعبداً خيلی من به يک آقايي گفتم گفت من هم واقعش همين طور است يازده سال است به قولش درس ما می­آيد گفت واقعش اولی که من آمدم درس شما گفتيد خبر ثقه حجت نيست چپ چپ نگاه می­کردم به شما که مثلاً چه می­گويد خبر ثقه حجت نيست؟ خب اين خيلی عجيب و غريب است ديگر شيخ رحمه الله با اين مبنای الجمع مهما امکن سعی کرده از اين جواب بده خوب بهتر است اين طور می­گفت، می­گفت بابا اين خبر از يک کتابی است اين روی مبنای واقفيه است اصلاً خذوا ما روا در حقيقت همين بوده اينی که امام عسکری حالا اگر مال امام عسکری باشد اين طور که نوشتند مال امام عسکری باشد اصلاً اين خبر اين مال همين بوده اين روايتی است که اين­ها انفراد داشتند مذهب واقفيه بوده اهل بيت طرحش کردند، حالا آيا نکته­اش اين بوده که اين نسخه توش خرابی بوده نکته اين بوده که امام تقيه­ کردند نکته اين بوده که حالا من به ذهن من رسيده متن تشويش پيدا کرده آن نقد متن بنابراين به هر مناسبتی چون بعد می­خواهيم جمع بکنيم،

س:

27: 13: 1

ج: دقت کرديد، اين در حقيقت اين متنی که می­گويد هو ذا نحن نبع تمرنا اين درست است تمر است نه عنب، فرق است بين اين­که انسان تمر بفروشد، و لمن نعلم انه، لمن نه اين­که اين شخص به خصوص کارش شرابسازی از تمر ما بود نه ما می­فروشيم به اين مردم اين­ها شراب هم باش می­خورند دقت کرديد،

س: احتمالاً می­دانيم که

55: 13: 1

درست بکنند

ج: مثلاً ما الآن بچه­ها را تربيت می­کنيم بچه­ها را مثلاً پول می­دهيم اين يکی می­رود با اين چاقو می­رود آدم می­کشد اين طوری است در حقيقت، ما به اين اهل مدينه هو ذا نحن نبع تمرنا ليکن يکی دوتا روايت عنب آمده الآن خواند ديگر، يکش از کتاب حسين ابن سعيد بود باز منفردات شيخ بود يکش از کتاب حسن ابن محمد ابن سماعه واقفی بود دقت کرديد اين­ها معلوم می­شود که اصحاب خيلی روش کار کردند خيلی فکر کردند، مرحوم شيخ اينها را مطرح کرد از زاويه حجيت بحث کرده و سعی از اين زاويه توجيهی برای اين روايت پيدا کند و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.